

استراتژی سیاسی چیست؟

یا

دیالکتیک هدف و رهیابی

استراتژی یعنی تمهید و تعیین نحوه رسیدن به هدف با توجه به امکانات و توانایی های در دسترس

جمشید اسدی

Assadi3000@yahoo.com

پیش از این گفتیم¹ که هدف ما پیروزی سیاسی مردمسالاری و دموکراسی در ایران است، از طریق استراتژی رفرمیستی. اما استراتژی چیست؟ در این مقاله بدین پرسش پاسخ می دهیم.

پس از آن که هدف سیاسی مشخص شد، می بایستی در مورد نحوه تحقق هدف تصمیم گرفت. استراتژی یعنی همین تمهید و تعیین نحوه رسیدن به هدف با توجه به امکانات و توانایی های در دسترس. در حقیقت هدف و استراتژی سیاسی در یک رابطه دیالکتیک با یکدیگر بسر می برند. از هم سواپند و در عین حال یکدیگر را فرا می خوانند. هدف بدون استراتژی، چیزی بیشتر از میل و آرزو نیست و بدین لحاظ محتاج آن است. اما این دو در عین حال از یکدیگر سواپند، چرا که تحقق هدفی خاص وابسته به یک استراتژی خاص نیست و می تواند از طریق استراتژی های مختلف صورت بگیرد. مثالی بزینم و تصور کنیم از مبدأ فرنگ قصد سفر به ایران داریم. در این جا، هدف ایران است. اما برای تقرب و دستیابی بدین هدف، می توان به نحوه یا استراتژی های گوناگونی چون سفر از طریق هوا، زمین، اتومبیل، خطوط آهن یا حتی دریا دست یازید. ملاحظه می شود که هدف، تعیین کننده شکل استراتژی نیست، تنها مستلزم آن است. بدین ترتیب ممکن است، دو مسافر مختلف با هدف مشابه سفر به ایران، استراتژی های متفاوتی برگزینند. در حوزه سیاسی نیز، تفاوت در استراتژی، به هیچ عنوان به معنی تفاوت در هدف یا شدت پای مردی در تقرب به آن نیست. توجه به این نکته شایان کمال اهمیت است، چرا که موجب توهمی نابجا در میان برخی از نیروهای اپوزیسیون بوده است.

برخی از نیروهای مخالف جمهوری اسلامی، هیچ تغییر و تحولی را در درون نظام جمهوری اسلامی ممکن نمی دانند و به همین لحاظ بر استراتژی ما رفرمیست ها که معتقد به استفاده از کوچک ترین امکانات موجود در نظام برای تغییر و تحول هستیم، ایراد می گیرند که این ممکن نیست چون مقام رهبری و هم چنین دو نهاد شورای نگهبان و شورای مصلحت، انتصابی اند و می توانند تمامی تصمیم های نهادهای انتخابی چون مجلس و دولت را لغو کنند. انتقادگران در عین حال به بیدادگری های قوه قضائیه، نهادهای موازی، محافل خودسر و بسیاری موارد منفی دیگر اشاره می کنند.

¹ . جمشید اسدی (2003)، چه باید کرد؟ اندر فضیلت و بزرگواری کار سیاسی و استراتژی رفرم، سایت اینترنتی گویا.

ذکر مصائب از سوی انتقادگران، گزارش بغایت درستی از اوضاع نابسامان کشور است، اما اشتباه این بزرگان در این است که گویا ما بدین ایرادات آگاه نیسیم یا خواهان نگهداشت آنها هستیم. در هر دو حالت اشتباه می کنند. تغییر و اصلاح این ایرادات از جمله اهداف ما برای استقرار مردمسالاری و دموکراسی است. آیا انتقادگران بر این خیالند که ما رفرمیست ها در اندیشه ایجاد دموکراسی و نگهداشت نهادهای انتصابی و خودسر به طور توانمند هستیم؟ اگر چنین است در توهمند و بهتر آن است که نوشته های رفرمیست ها را بخوانند و سخنان ایشان را بشنوند. البته با حسن نیت. در حقیقت هدف تمامی کسانی که هوادار ایجاد دموکراسی و مردم سالاری در ایرانند، تغییر و اصلاح ایرادات بالاست. در این مورد اختلافی نیست. آیا بی جهت برای استقرار دموکراسی دست به مبارزه یازیده ایم؟ نکته این جاست که هدف و استراتژی را نباید در هم آمیخت. شرح آن آرزومندی، هدف است، در حالیکه بحث میان ما بر سر راه تقرب بدین هدف، یا همانا انتخاب استراتژی است. شرط اول استراتژی انتقادگران، براندازی قبل از انجام هرگونه اصلاح و تغییر است و استراتژی ما رفرمیست ها بر مبنای استفاده از امکانات موجود. یعنی اگر انتقادگران به راستی در پی برپایی مردمسالاری اند و خواست سیاسی خود را تا سرحد صرف سرنگونی نظام جمهوری اسلامی فرونگاهیده اند، در این صورت باید گفت که تفاوت ما با ایشان در استراتژی است، نه هدف.

اما انتخاب استراتژی نه بر سلیقه یا ترجیح شخصی، که بر پاسخ به پرسشی اساسی استوار است: کوشنده سیاسی چه امکاناتی دارد و چه امکاناتی ندارد؟ این پرسش در نهایت مشخص می کند که وی چه می تواند و چه نمی تواند؟ بدین ترتیب برای تدوین استراتژی، مبارزه سیاسی می بایستی به طور روشنی توانایی های خود را برآورد کند، وضعیت نیروی دیگر حریفان را بسجد و در نهایت شرایط آمادگی مردم و درجه اقبال ایشان به هریک از نیروها و گزینه های سیاسی رقیب را مشخص کند. مناسب ترین استراتژی برای هر کوشنده سیاسی، استراتژی است که با امکانات (resources) و توانایی (capabilities) های او هماهنگی و هم خوانی داشته باشد و در میدان مبارزه، شرایط برتری و چیرگی در رقابت را برای او فراهم سازد.

بدین ترتیب برای تدوین استراتژی می بایستی نیرو و منابع خود و حریفان را سنجید و سپس قشرهای مردمی مخاطب و درجه آمادگی ایشان را برآورد کرد. استراتژی کارآ، استراتژی است که با بهترین استفاده از منابع خودی و نیز اقبال مردمان مخاطب، به آن چنان مبارزه ای با حریفان دست یازد که نتیجه آن موقعیتی بهتر و امتیازی بیشتر باشد. سه رکن اصلی این استراتژی، هم چنان که شرح رفت، نیروی خود، نیروی حریف و موفقیت در بسیج مردمی است. در زیر به شرح هر سه این ها می پردازیم:

برآورد امکانات و توانایی های خودی. توان کوشنده سیاسی، به امکانات موجود و نقاط قدرت و توانایی وی در بهره گیری از آن امکانات بستگی دارد. امکانات یعنی منابع در اختیار بازیگر سیاسی. به لحاظ سیاسی، مهم ترین این منابع عبارتند از: سازمانی مناسب همچون اهرم اصلی انجام استراتژی و حزب رایج ترین شکل سازمانی در کار سیاسی است، بودجه مناسب مالی برای تامین اجرای استراتژی و خدمات پشتیبانی لازم، توان بسیج کادرهای کارآموده و هواداران

مشاق، توانش تبلیغ و ترویج اندیشه و دستگاه اطلاعاتی ناظر بر برون و درون سازمان به منظور تدارک اطلاعات لازم برای تصمیم گیری.

در برآورد امکانات و توانایی های خودی، لازم است به حزب بعنوان رایج ترین شکل سازمانی در کار سیاسی اشاره کنیم. این اشاره در حقیقت واکنش به دلمشغولی برخی از اندیشمندان سیاسی و اجتماعی است، بدین عنوان که: ... آیا فضای سیاسی و ساخت قدرت در ایران امکان شکل گیری و فعالیت احزاب ... را دارد؟ پاسخ ما چنین است: شکل گیری و فعالیت احزاب در هر جامعه ای در جهان بالقوه ممکن است. اما بالفعل شدن آن، مربوط به توازن قوا میان حکومت گران و حکومت شوندگان است. اگر حاکمیت دموکراتیک باشد، احزاب و گروه های سیاسی امکان رشد دارند، در غیر اینصورت تنها هم اندیشان حاکم، آن هم تحت شرایطی، اجازه فعالیت خواهند داشت. این نکته یادآور ذات و اساس سیاست است: کسی که قدرت سیاسی را در دست دارد، در مورد توزیع آن تصمیم می گیرد. در دموکراسی، قدرت سیاسی ناشی از رأی مردم است و در دیکتاتوری تحت اختیار مستبد قلدر.

در پرتو چنین تحلیلی، شوربختانه باید گفت که با توجه به ساخت قدرت، شکل گیری و فعالیت احزاب در ایران کنونی، کار آسانی نیست و به طور مدام با سد صلاحدید و فشار نهادهای عیان و نهان مواجه است. بنابراین در این مورد توهمی نباید داشت، بلکه بهتر آن است که با توجه به تجربه کشورهای که با موفقیت به دموکراسی گذار کرده اند، در پی تشکیل جبهه متحدی با هدف ایجاد مردمسالاری و جامعه باز در کشور باشیم. این بدون شک مهم ترین وظیفه تشکیلاتی ماست. در صورت موفقیت گذار به دموکراسی، جبهه به احزاب متعدد تقسیم خواهد شد. لهستانی ها و مردم چکسلواکی تنها پس از پیروزی دموکراسی در کشور خود بود که به تشکیل احزاب همت گماشتند. تا پیش از آن، بعلت بی اعتمادی مردم نسبت به احزاب سیاسی، شعار جنبش در چکسلواکی «سیاست غیر سیاسی» بود. در لهستان نیز، جبهه همبستگی بر فرای تقسیمات ایدئولوژیک موفق به بسیج شمار کثیری از آزادی خواهان شد. در این جبهه، کارگر و روشنفکر، با خدا و بی خدا و چپ و راست گرد هم آمده بودند تا در برابر زور حکومت نظامی، قدرتی درخور همآوردی به نمایش گذارند. چه مستبدین تنها در برابر حریف قوی و زورمند تن به مصالحه و مذاکره می دهند. (در بعضی اوقات نیز تقسیم قدرت را نمی پذیرند و بر طبل جنگ می کوبند).

البته جبهه را نباید با اقبال مردمی یا محفل مخالفان یکی انگاشت. جبهه تشکیلی سازمان یافته از دسته های منسجم و نیروهای منفرد است. ممکن است جبهه موقت و کوتاه زندگی باشد، اما نمی تواند فاقد رهبری، بدنه سازمانی و طرح و برنامه باشد. اقبال مردمی تنها در دموکراسی و در پای صندوق های رأی تعیین کننده است. اما در استبداد، خواست و اراده مردم متأسفانه با تبعیض و فشارهای غیر قانونی و نیز ضرب و شتم مستقیم شعبان بی مخ ها و رمضان یخی ها و زهرا خانم ها و نارالله روبروست. اقبال مردمی چه خدمتی به امیرکبیر و مصدق و بنی صدر و خاتمی کرد؟ باید از عوام فریبی، ساده لوحی و آرایش گری بی همتی، دست برداشت و اقبال مردمی را تبدیل به اقتدار مردمی کرد. به لحاظ نفس عمل، در این مورد می بایستی از مدیریت تظاهرات توسط برخی از روحانیون و ملی مذهبی ها درس گرفت که از

² . این پرسش به همراه چهار پرسش دیگر، موضوع جستاری بود در نشریه اندیشه جامعه شماره 19. محمد رضا عاشوری، سردبیر نشریه مدیریت جستار را بعهده داشت. چند نفری بدین پرسش ها پاسخ می دادند و من نیز در این میان افتخار حضور داشتم.

مرداد و بویژه شهریور 1356 تا پیروزی انقلاب در بهمن 1357، سازماندهی و بسیج مردمی، ابتکار عمل را در دست گرفتند و شعارهای خود را بر آن حرکت عظیم مردمی تحمیل کردند. این را مقایسه کنید با سیاست مصدق که در زمینه سازماندهی مردم، جز ابراز امیدواری به «استظهار» مردم نکرد و الحق که جز به ایشان بر کسی تکیه نکرد. اما اگر در دموکراسی، پشتیبانی مردم، پیروزی در انتخابات و زمامداری را بدنبال دارد، در بحران و بتوان اولی در استبداد، از اقبال مردمی، جز هواداری پوشیده و پستان به تنور چسباندن در خفا، بهره ای برنتوان گرفت. صد البته که شرط عقل هم جز این نیست که مردم بی سازمان و رها شده بحال خود و در اکثریتشان غیر سیاسی، آب در هاون بکوبند و تا لحظه مناسبی که وقش در رسد در فکر صیانت جان باشند. نکته آخر در این مورد این که، پس از موفقیت در گذار به دموکراسی، جبهه مذکور به احزاب متعددی تقسیم می شود که از آن میان، برخی از بین می روند، تغییر شکل می دهند یا جذب دیگر تشکیلات می شوند. این روند طبیعی زندگی احزاب در جوامع باز است، در دموکراسی های نوینی که از رژیم های سوسیالیستی پیشین سر برآوردند و در دموکراسی های غربی دیرپا، زندگی احزاب چنین است.

خلاصه کلام در این مورد اینکه برآورد امکانات و توانایی های خودی، می بایستی سرانجام به روشنی نشان دهد که توانش تبلیغاتی و عملیاتی کوشنده سیاسی تا به کجاست. البته در تدوین استراتژی نه تنها باید بر نقاط قوت متکی بود، بلکه در عین حال می بایستی به ترمیم و برکشیدن نقاط ضعف و تبدیل آنها به نقاط قوت کوشید.

سرانجام باید توجه داشت که منابع الزاما زاینده قدرت سیاسی نیستند. منابع یا به عبارت دقیق تر ثروت، قدرت و اعتبار تنها امکاناتی در اختیار بازیگر سیاسی هستند. آن چه که باعث قدرت سیاسی می شود همانا توانایی و مهارت در استفاده از امکانات است. در تفاوت میان این دو، می توان به مورد اصلاح طلبان اشاره کرد که با وجود در اختیار داشتن امکانات بسیاری در قوه مجریه و قوه مقننه، کاردانی و مهارت استفاده از آن ها را نداشتند.

حریفان. جامعه قبل از هر چیز، میدان رقابت نیروهای مختلف اجتماعی است. در صحنه سیاسی نیز، هیچ سازمانی تنها نیست و برای اجرای استراتژی و نیل به هدف خود، با مخالفت رقبا و حریفان متعددی روبروست. مهم ترین دلیل رقابت و همآوردی، اختلاف نظر و منافع در مورد تقسیم و تخصیص منابع محدود است. رقابت از آن زمانی آغاز می شود که چند بازیگر یا گروه متوجه و مایل به مقوله یا هدف واحدی باشند. مثلا رقابت در زمینه اقتصاد، میان شرکت هایی در می گیرد که همگی میل به همان بازار و بودجه مصرفی همان مشتریان دارند. در این حالت، رقبا برای به دست آوردن امتیازات بیشتر به کشمکش با یکدیگر می پردازند.

حل این اختلاف در دموکراسی به رأی و داوری مردم و در دیکتاتوری به زور مستبد بستگی دارد. در هر دو حال توان مبارزاتی هر نیروی سیاسی تنها در مقام مقایسه با دیگر حریفان معنا می یابد. از همین رو، شناخت و سنجش نیروهای رقیب از مهم ترین پیش شرط های تدوین استراتژی موفق است. چه موفقیت استراتژی کوشنده سیاسی عمدتا به مزیت رقابتی یعنی توانایی وی در همآوردی و ای بسا چیرگی در برابر رقیب بستگی دارد. مزیت رقابتی در سیاست، ممکن است بر زور فیزیکی، زور کارشناسی یا زور فرهنگمدی استوار باشد.

در صحنه سیاسی، ذخیره عاطفی مشترک میان رقیبان مدعی و حکومتیان باعث شدت و گسترش مبارزه یا برخاش می شود. جنگ مردم «سرخورده» و «برادران دشمن»، همیشه از خونبارترین جنگ ها بوده است. در دوران جنگ سرد، جنگ های خونین، میان دو نظام رودررو در نگرفت، بلکه میان رفقای کمونیست روسی و چینی، چینی و ویتنامی، ویتنامی و کامبوجی و ... رخ داد. پیش از آن هم، مسیحیان پروتستان به دست مسیحیان کاتولیک کشته شدند و شیعیان و سنی ها هم به دفعات یکدیگر را از میان بردند. این اصل در ایران امروز هم صادق است. کمالینکه جناح مرتجع نظام جمهوری اسلامی، به طور مرتب در مبارزه و نزاع با کسانی است که دست کم در اوایل انقلاب آبخور فکری مشترکی با ایشان داشته اند. هر چند که تحول هر یک، بسیار متفاوت از دیگری بوده است. از همین روست که حتی رادیکال ترین انتقاد گران به امکان هر گونه اصلاح در درون نظام جمهوری اسلامی، انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد 1376 را که به پیروزی محمد خاتمی انجامید، همچون نقطه عطفی قلمداد می کنند.³ حقیقت این است که محمد خاتمی با باور و تفسیری ویژه از ارزش های آغازین انقلاب، موجد گسستی در تاریخ جمهوری اسلامی و آشکار شدن تضاد دو جناح در حاکمیت شد. تعداد بسیاری از روزنامه نویسان و قلم بدستان افشاگر دربند، از پرشورترین های نسل انقلاب بوده اند و هرگز این را انکار نکرده اند. دادگاه ویژه روحانیت نیز جز محاکمه برادران دشمن چه می کند؟ این رویارویی و همآوردی را سر باز ایستادن نیست. خوشوقتی این است که نخبگان معترض برآمده از انقلاب نه خیال کودتا دارند و نه انقلاب و صادقانه به مشی رفرمیستی گرویده اند. اما چنین تحلیل و صبری را نمی توان از مردمی انتظار داشت که هر روز بیش از پیش از وعده های ناکرده و فشارهای کوچک و بزرگ به اسم انقلاب، اظهار نارضایتی می کنند. نگرانی این جاست که مبادا سرانجام در اثر درجا زنی های اصلاحات، مردم به نیروهای اپوزیسیونی گرایش یابند که شعارشان براندازی انقلابی است.

با وجود این رقابت با حریفان را نباید هم چون تضاد آشتی ناپذیر و ایده نولوژیک تلقی کرد. در مواقعی می توان و می باید با حریفان، به توافق و ائتلاف دست یافت و در عرضه کلی تر مبارزه سیاسی، بر نیروی خود افزود. اما نزدیکی با حریفان نمی تواند بدون دهش و بخشش و تنها به امید کسب زیرکانه امتیاز باشد. سازش و دهش در طی مذاکره و در پرتوی آرمان راهنما، از مهم ترین وظائف سیاسی است.

از آن گذشته، هیچ مبارز سیاسی نمی بایستی تضادهای خود با دیگران را بی جهت فعال کند. بلکه می بایستی ایشان را به دشمنان عمده و غیر عمده تقسیم کند و نیروی محدود خود را به هدر ندهد. شوربختانه باید گفت که دکتر محمد مصدق، مبارز خستگی ناپذیر حاکمیت مردمی در ایران، عاری از این خطا نبود و در جریان ملی کردن نفت عملاً با تمامی بازیگران سیاسی وقت درافتاد و بدین ترتیب از توان اردویی خود کاست و بر سپاه دشمن افزود. بدیهی است که وی بانی تمامی این تضادها نبود. استعمار انگلیسی و ایادی داخلی اش و حتی حزب توده، با اصل حکومت ملی مخالف بودند. اما بهر حال، این بر عهده سیاستمدار است که تضادهای عمده را از غیر عمده متمایز کند و حتی به قیمت گذشتن

³ . پرویز دستمالچی (1377)، جامعه مدنی و دشمنانش، نشر آزاد، برلین، صفحه 155.
نویسنده برای توضیح این نقطه عطف می گوید: ... زیرا برای اولین بار در این نظام مردم به نماینده و فرد مورد نظر ولی امر نه گفتند.

مقطعی از بعضی آرمان های خود، با برخی از نیروهای مخالف خود، به توافقی در مورد ترک مخاصمه دست یابد. متأسفانه مصدق کبیر چنین نکرد و حتی از فرصت های مناسبی که ایالات متحده آن روز، بنا بر مصالح خود در مورد نفت، پیشنهاد کرده بود، بهره نبرد.

بر اساس همین اصل پرهیز از فعال شدن تضادهای غیر ضروری بجاست که نگاهی دوباره به استراتژی اصلاح طلبان رادیکال در جریان تدارک انتخابات مجلس ششم بیافکنیم. در جریان رقابت های انتخاباتی جناحی از اصلاح طلبان، ناشی از اعتقاد راسخ خود به آرمان خواهی و پاکیزگی سیاسی، بخش قابل ملاحظه ای از توان خود را مصروف مقابله با هاشمی رفسنجانی کردند. این نیرو می توانست در آن شرایط و با توجه به الویت تضادها، متوجه نیروهایی چون جمعیت مؤتلفه و اصحاب کیهان تهران شود که عملاً برای رفرم، شمشیر از رو بسته بودند. بخصوص که شخص هاشمی رفسنجانی بعلت تضاد مداومش با جناح سرسختان نظام در جریان انتخابات خرداد 1376 نقش مهمی در جلوگیری از تقلب در انتخابات ایفا کرد.

شاید از همین روست که به باور برخی از یاران نزدیک محمد خاتمی، عملکرد بغایت مدارا جویانه رئیس جمهور در قبال نیروهای مخالف خود را درست می دانند. به باور ایشان خاتمی دقت کرده که تا سرحد امکان جریان مخالف اصلاحات را به سوی براندازی سوق یا شتاب ندهد. البته ما فکر می کنیم که رئیس جمهور در این مصلحت اندیشی درست، افراط کرد و باعث شد بسیاری از مردم و حتی یاران اصلاحات دلسرد شوند. وانگهی باید دانست که قبول اصل پرهیز از فعال شدن تضادهای غیر ضروری به معنی آن نیست که همگی بازیگران و فعالان مجبور به گزینش یک نوع گفتار سیاسی باشند. گفتارها و ملاحظات از شرایط سیاسی با توجه به مقام و جایگاه هر کس متناسب و بدین اعتبار تند یا ملایم است. شرط اساسی بیاد داشت پرهیز از هرز رفتن توان مبارزه و فعال شدن تضادهای غیر ضروری است، ایشان باید رویه ای پیش گیرند که بتوانند بمانند و حقیقت را با توجه به مصلحت بگویند.

مردمان مخاطب. اگر به خواست شهروندان در تقسیم و توزیع منابع مادی و غیر مادی توجه نشود، به تدریج مشروعیت حاکمان، که بنا بر تعریف مسئول توزیع بهینه منابع اند، به زیر سؤال می رود. منظور از تقسیم منابع، صرف توزیع عادلانه آن نیست، بلکه امکان ابراز نظر در این مورد نیز هست. نظامی که توان بازگویی و پاسخگویی به آرزوها و مشکلات شهروندان به ویژه جوانان را ندارد، به سرعت مشروعیت خود را از دست می دهد.⁴ در این زمان مردم گوشی بسیار شنوا برای شنیدن صدای مخالفان و اپوزیسیون دارند. استمرار در عدم پذیرش یا در بعضی موارد ممنوعیت ابراز خواست هایی که با زندگی روزمره مردم ارتباط دارد، باعث می شود که مردم هر بار حلقه بزرگ تری از نظام را زیر سؤال برند و در عین حال به تدریج از خواست های صنفی و ویژه خود فراتر روند و خواست های عمومی تری مطرح کنند، به طوری که دیگر سرانجام جامعه را در برابر هیئت حاکمه قرار دهند.⁵ در چنین حالتی، جامعه آماده تحولات سترگ سیاسی و حتی انقلاب است.

⁴ . Raymond Boudon (1969) *La crise universitaire : essai de diagnostic*, Annales, vol. 24, n° 3

⁵ . L. Coser (1956), *The functions of social conflict*, Glencoe, Free press

اما گذار مردمان ناخرسند از حاکمان، به حرکت گسترده اجتماعی به استراتژی برنامه و توان نیروهای اپوزیسیون در برآوردن خواست های ایشان بستگی دارد. بنابراین، کوشنده سیاسی باید به طور روشن مشخص کند که مخاطب اصلی او کیست و قصد برآوردن کدام خواست های مردمی را دارد. بدیهی است که مخاطب با توجه به اوضاع و اهداف مقطعی، تغییر می کند. اما اگر مثلا هدف کوشنده سیاسی استقرار دموکراسی باشد، لازم است که دسته های هر چه گسترده تری از مردم مورد مخاطب قرار گیرند و در عین حال قانع و شیفته استراتژی مذکور شوند. به طور کلی هر چه استراتژی سیاسی، مسالمت آمیزتر باشد، لازم است که بر شمار مخاطبین افزوده و در عین حال کوشش شود که مخاطبین به هواداران، هواداران به فعالین و فعالین به کارکنان و کادرهای سازمانی واگردند.

کوتاه سخن آن که سیاست یعنی همآوردی نیروها و لاجرم کار استراتژی سیاسی آن است که با بهترین شناخت از نیروهای خودی و حریف، مناسب ترین نوع مبارزه را با توجه به درجه آمادگی و اقبال مردمان، تدارک بیند. چه بزرگ نمایی قدرت خودی، نادیده انگاشتن قدرت حریف و بی توجهی به درجه آمادگی مردم، از مهم ترین عوامل مشکل شکست سیاسی است. متأسفانه در تاریخ سیاسی معاصر ایران، مدیران اصلاحات بارها به چنین دامی درغلطیده اند.

دکتر محمد مصدق که هنوز هم برای بسیاری چون من، سرچشمه الهام سیاسی است، چگونه می توانست در جریان مبارزات ملی کردن نفت، در عین حال با نیروهای سیاسی دربار، زمین داران بزرگ، آیت الله کاشانی، حزب توده، بسیاری از نمایندگان مجلس، جناح هایی از ارتش، انگلستان و حتی ایالات متحده آمریکا درافتد؟ لزوم فعال کردن این همه تضاد سیاسی در چه بود؟ او برای جنگیدن در این همه جبهه باز گشوده مستنظر به کدامین نیرو بود؟ مردم؟ در این صورت، برای واگرداندن هواخواهی مردم به نیروی سیاسی، به کدام سازمان دهی و بسیج مردمی دست یازیده بود؟ هیچ؟ در این صورت باید گفت که مصدق بزرگ در یکی از مهم ترین اصول سیاسی اشتباه کرد و بدین ترتیب با چنین استراتژی پر اشکال و ای بسا بدون هیچگونه استراتژی، شکست او حتمی بود. برای پیروزی سیاسی، نمی توان تنها به دعای خیر مردمان مستنظر بود، کافی نیست.

جمشید اسدی،

پاریس، سپتامبر 2003